

معرفت شناسی رئالیستی و مسأله

«قوا و استعدادهای ادراکی»

چکیده

معرفت شناسی رئالیستی در تاریخ تفکر فلسفی ما به صورت مشخص با تألیف و چاپ کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» به ظهور رسیده است. این معرفت‌شناسی در طی چند دهه اخیر محور مباحث و تأملات و گفتگوها بوده است و امروزه نیز به حیات خود ادامه می‌دهد. از آنجا که این معرفت‌شناسی به دنبال پویایی و فریبهی است، لازم است تا اصلاح و ابعاد و مسائل دیگری را در حوزه معرفت‌شناسی مورد دقت و تأمل قرار دهد. یکی از نکات مغفول در این معرفت‌شناسی مسأله نوع، مقدار و حدود تصرف و دخالت قوای ادراکی در امر شناسایی است. به نظر می‌رسد لازم است تا با تعمق در ابعاد وجود شناختی، روان‌شناختی و معرفت‌شناختی و... قوای ادراکی به مسأله فوق پاسخ لازم و درخور داده شود. در واقع این نوشتار مقوجه طرح و تعمیق مسأله دخالت قوا و استعدادهای ادراکی در امر شناسایی است تا از این طریق بخش و مبحث دیگری بر مباحث معرفت‌شناسی رئالیستی افزوده گردد و از این طریق اندیشمندان را به تأمل در این مسأله فرا خواند.

مقدمه

رئالیسم^۱ پا به عرصه تفکر فلسفی نهاد و سبب ظهور شاخه جدیدی در مباحث فلسفی گردید. از آن پس، فلسفه اسلامی، عنوانی بود که نه تنها بر حوزه هستی‌شناسی اطلاق می‌شد بلکه شاخه معرفت‌شناسی را

همان گونه که می‌دانیم «معرفت‌شناسی رئالیستی» در کشور ما و تاریخ تفکر فلسفی ایران، به طور عمده با تألیف و انتشار کتاب «اصول فلسفه و روش

دیدگاه برای کشف ناگفته‌ها و بیان و حل آنها یا بسط ابعاد مجمل و مختصر یا تلاش برای استنباط‌های جدید بر اساس متون یا دست زدن به ترکیب‌های ابداعی و نو در میان ابعاد مختلف یا ... ۲. عرضه پرسش‌های جدیدی که در مکاتب و آرای دیگران مطرح شده است و پاسخ‌یابی برای آنها بر اساس این متن و دیدگاه.

آنچه در این نوشتار مورد نظر است از سنخ قسم اول از اقسام یاد شده است. یعنی به دنبال آن است تا با تأمل در معرفت‌شناسی رئالیستی، مبحثی را که ناگفته و مغفول واقع شده است، آشکار نماید، بخشی که به نظر می‌رسد در نتیجه‌گیری‌های این دیدگاه و به مقصد رسیدن آن، تأثیر اساسی و سرنوشت‌سازی دارد. البته گفتنی است که این نوشتار تنها به «طرح» این مسأله خواهد پرداخت و امیدوار است تا با مساعی محققان و اندیشمندانی که در این حوزه پژوهشی به تأمل و تحقیق می‌پردازند، و با همکاری و همفکری آنها، به تدریج به حل آن نایل شویم.

نیز در بر می‌گرفت. «اصول فلسفه و روش رئالیسم» در صدد آن بود تا در یک جمع‌بندی کلی موضع خود را نه تنها در برابر مارکیست‌ها بلکه دیگر متفکران غربی آشکار سازد. این موضع هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، پس از آن، از طرف طیف وسیعی از شاگردان علامه طباطبایی پی‌گیری شد و بر وضوح، دقت و فربهی آن افزوده گردید، چنان که در زمان حاضر نیز این دیدگاه از رئالیسم هنوز در مراکز علمی و پژوهشی به حیات خود ادامه می‌دهد. این جریان نشان می‌دهد که دیدگاه رئالیستی - بویژه در حوزه معرفت‌شناسی - در حکم یک جریان پژوهشی (پروژه تحقیقاتی) است و همانند یک موجود زنده در تعامل با محیط بوده و به رشد خود ادامه می‌دهد. در واقع کتاب اصول فلسفه، بذری را کاشته و به نهالی تبدیل کرد که نیازمند تحولات و رشدهای آتی است. به نظر می‌رسد که تحول، رشد و فربهی دیدگاه معرفت‌شناختی و وجود‌شناختی رئالیسم از دو طریق می‌تواند تأمین شود: ۱. بازخوانی و بازشناسی مستمر این

آسیب شناسی ادراکات فطری از نظر معرفت شناسی رئالیستی

۱. نیک می دانیم که معرفت شناسی رئالیستی، آن گونه که در کتاب اصول فلسفه ترسیم شده است، دغدغه خلوص ادراکات و معلومات را دارد. این دیدگاه به دنبال آن است تا صور ادراکی و معلومات انسانی، مشوب به ناخالصی‌ها نباشد و شائبه دخالت عناصر مختل کننده ادراک واقعیات، در میان نباشد.

۲. این دیدگاه با تأمل در آرای مارکسیست‌ها و نیز تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی فلاسفه غربی، به این نتیجه می‌رسد که خلوص ادراکات و ارزش معرفتی معلومات انسانی با چنین دیدگاه‌هایی تأمین نمی‌گردد و هر یک از این دیدگاه‌ها به نوعی در بن‌بست‌های معرفت شناختی از قبیل شک‌گرایی، نسبی‌گرایی یا ایده‌آلیسم گرفتار می‌آیند. از این رو این دیدگاه در صدد ترسیم موضوع خود بر اساس اصولی چند که با دیدگاه‌های سابق دارای تفاوت است و تضمین کننده خلوص ادراکات و ارزش معرفتی آنهاست،

برمی‌آید. این دیدگاه بر اساس تنظیم و هماهنگ ساختن مباحثی چون وجود شناختی، روان‌شناختی (فلسفی) و معرفت‌شناختی، به تشکیل دیدگاه و موضع معرفت شناختی خود می‌پردازد.

۳. معرفت شناسی رئالیستی در پی جویی خود برای وصول به خلوص ادراکات انسانی و سرمایه معرفتی آدمی، یکی از موانعی را که سبب ناخالصی ادراکات و مشوب ساختن آنها می‌انگارد، «ادراکات فطری» است. این دیدگاه در یک تحلیل معرفت شناختی بر این نظر است که پذیرش ادراکات فطری - همانند آنچه نزد دکارت و کانت به چشم می‌خورد - مُمخَلِ رئالیسم و نافی واقع‌نمایی ادراکات است. پذیرش ادراکات فطری، در واقع دخالت تام فاعل شناسا در امر ادراک، بر اساس پیش دانسته‌های خود است و سبب تصرف اساسی در فهم واقعیت و سلب واقع‌نمایی ادراکات می‌گردد.

۴. آیا هر پیش دانسته‌ای و هر امر فطری و غیر اکتسابی سبب نفی رئالیسم معرفت شناختی است یا فطریات خاصی

ماورای خود ندارد. پس ذهن در نظریه پذیرش ادراکات فطری، اولاً، عناصری ادراکی، معرفتی و شناختاری را از پیش خود دارد و ثانیاً تنها با تکیه بر همین عناصر، ماورای خود یعنی اشیای بیرونی را توصیف می‌کند و آنها را می‌فهمد.

«ذهن در ابتدا از هیچ چیزی هیچ‌گونه تصویری ندارد و مانند لوح سفیدی است که فقط استعداد پذیرش نقش را دارد بلکه... نفس در ابتدای تکون، فاقد ذهن است»^(۲). پس انسان در آغاز تکوین ذهن، نه ذهنیات دارد و نه ذهن. نه از عناصر ادراکی برخوردار است و نه با آنها به شناخت و توصیف ماورای خود می‌پردازد.

در این دیدگاه مراد از ذهن همان ذهنیات است و چنین نیست که «ما یک ذهن داریم علاوه بر این ذهنیات»^(۳). مراد از ذهنیات، مجموعه صور حسی، خیالی و معقول (اولی و ثانی) است.^(۴) و مراد از

این ویژگی را دارند که می‌توانند در امر ادراک اختلال ایجاد کنند و اسباب ایده‌آلیسم، شکاکیت و... را فراهم آورند؟ پاسخ این است که تنها فطریات ادراکی آن هم از نوع حصولی و به بیان دیگر پیش دانسته‌های تصویری و تصدیقی (مفهومی و گزاره‌ای) است که مشکل ساز هستند.

مراد از ادراکات فطری عبارت از «ادراکات و تصوراتی است که خاصیت ذاتی عقل است و هیچ‌گونه استنادی به غیر عقل ندارد»^(۱). در این بیان مراد از ادراکات فطری این است که ذهن انسان در آغاز تکوین، دارای تصورات و تصدیقات بالفعل است. بر این اساس ذهن در این حالت در حد ذات خود واجد ساختار ادراکی بنوده و از محتوای شناختاری برخوردار است، به گونه‌ای که این وجه شناختاری مستقل بوده و در پیدایش و توصیف ماورای خود، نیاز و استنادی به

۱. علامه طباطبائی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم (ج ۱ و ۲ و ۳) با پاورقی استاد مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، سال؟، ص ۱۸۴ پاورقی.

۲. همان، ص ۱۸۸ پاورقی.

۳. استاد مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۳، حکمت، سال ۶۶، ص ۲۸۷ پاورقی.

۴. همان، ص ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۸۳.

معقولات نیز يك سلسله معانی و صور کلی است.^(۱) این ذهنیات در قالب تصویری و تصدیقی شکل می‌گیرند.

۵. چرا این گونه فطریات با اندیشه رئالیستی در تعارض است؟ هراس معرفت‌شناسی رئالیستی از این نوع فطریات ناشی از چیست؟

همان گونه که اشاره شد کارکرد این فطریات ادراکی، تصرف نابه جا و غیر واقع‌نمایانه در امر ادراک است. این فطریات، دستگاه ادراکی انسان را از حالت آیینگی به صورت عینک سانی تبدیل می‌کند و سبب درک واقعیت در قالب‌های ذهن‌گونه و بدون منشأیت خارجی می‌شود. ذهن در این حالت دارای صافی و فیلتری می‌شود که خلوص و شفافیت و نمایشگری عینی ادراکات را از بین می‌برد. رئالیسم هرگز نمی‌تواند این مقدار تصرف و دخالت را از طرف ذهن، در ادراکات و درک و فهم خود از واقعیت بپذیرد.

پس در نهایت باید گفت رئالیسم با

این مقدار از تصرف دستگاه ادراکی که از طریق ادراکات فطری ایجاد شده و سبب سلب و نفی واقع‌نمایی ادراکات می‌شود، مخالف است. بر این اساس دغدغه اصلی و محوری رئالیسم در حوزه معرفت‌شناسی، مسأله تصرف فاعل شناسا و نوع و مقدار این تصرف است. فطریات ادراکی نیز از آنجا که نوع تصرف آنها و مقدار آنها، ارزش واقع‌نمایی ادراکات را سلب می‌کنند، نفی می‌گردند و مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

۱-۵. حال می‌توان به اصل کلی - کبرای قیاس - معرفت‌شناسی رئالیستی در مورد دستگاه ادراکی انسان، که تضمین‌کننده ارزش معلومات و ادراکات از جهت واقع‌نمایی آنهاست، دست یافت. آن اصل کلی این است که: نظراتی که در مورد فاعل شناسا از طرف معرفت‌شناسان عرضه می‌شود باید چنان تفسیر و تحلیلی از فاعل شناسا را مطرح سازند که حدود تصرف و دخالت آن، در امر شناسای، چنان نباشد

که به قلب و تغییر ساختاری معلومات حاصل برای مدرک، منتهی گردد.

۵-۲. لازمه اصل فوق آن است که ما باید اضلاع و ابعاد متعدد فاعل شناسا- مفروض یا موجود- را مورد بررسی و تأمل قرار دهیم تا این حقیقت آشکار گردد که آیا هر يك از این جنبه‌ها- اعم از آن که در يك تئوری فرض شده است و یا واقعاً در وجود آدمی موجود است- چه حدی از تصرف را در امر شناسایی دارند؟

تازمانی که موارد مؤثر در امر شناسایی از جهت تصرف و دخالت آنها و مقدار و نوع این دخالت و تأثیر و تعداد دقیق آنها، در يك معرفت شناسی مشخص نشود- بر اساس اصل معرفت شناختی یاد شده-

بحث معرفت شناختی ما ناتمام است. برای مثال در معرفت شناسی رئالیستی فلاسفه مسلمان، به مواردی چند از این نوع که در امر شناسایی دخیل بوده یا به صورت تئوریکی مطرح شده‌اند؛ توجه شده و به تحلیل و تأمل در مورد آنها پرداخته شده

است مانند دخالت سیستم اعصاب به طور اخص یا نظام فیزیولوژیکی بدن به طور اعم، دخالت ادراکات فطری، تأثیر فرایند خاص ذهن در تبدیل تغییرات کمی به کیفی در امر ادراک. (۱)

۶. در این مقام و مرحله پرسش اصلی این است که آیا در معرفت شناسی رئالیستی، تمام موارد و مصادیق دخالت و تصرف و تأثیر در امر شناسایی و نوع و مقدار آنها مورد توجه و عنایت و آنگاه تحلیل و تأمل قرار گرفته است؟ آیا همان مقدار که- برای مثال- در مورد فطریات ادراکی به تأمل و تحقیق شده است، در موارد دیگر نیز تحقیقی صورت گرفته است؟

به نظر می‌رسد که اصل مسأله توجه، تأمل و تحقیق در عناصر مؤثر در امر شناسای و مبادی تصرف و دخالت در ادراک، از طرف معرفت شناسان مسلمان مورد توجه بوده است و نیز همان‌گونه که اشاره شد، در پاره‌ای از موارد، این

۱. همان؛ استاد سبحانی، جعفر، شناخت در فلسفه اسلامی، انتشارات توحید، سال ۱۳۶۳، درس دهم و نوزدهم.

غیر ادراکی، نفسانی و جسمانی، طبیعی و مـاورای طبیعی، فـردی و اجتماعی (جامعه)، پیش‌داشته (غیر اکتسابی) و پس‌داشته (اکتسابی) و... هر یک از این دسته‌ها می‌توانند اقسامی داشته باشند. ثانیاً مواردی هست که مورد غفلت واقع شده است و تعمق کافی در آن صورت نگرفته است مانند مسأله «قوای ادراکی».

مقدار دخالت و تاثیر قوای ادراکی

در اینجا تلاش بر این است تا در مورد مسأله اخیر (قوای ادراکی) به تأمل پردازیم و پرسش‌هایی که در این مورد متصور است، مطرح سازیم.

۷. یکی از مواردی که به نظر می‌رسد باید مورد توجه معرفت‌شناسان رئالیستی قرار بگیرد مسأله مقدار دخالت و تأثیر قوای ادراکی در امر شناسای و نوع تصرف آنهاست. برای آنکه بر وضوح و دقت این پرسش، بیفزاییم لازم است به تدریج و گام به گام در مورد این موضوع به تحلیل و تأمل پردازیم:

معرفت‌شناسان به جد و از روی تحقیق به آنها پرداخته‌اند، اما از طرف دیگر دو مسأله پیش رو مانده است که از آن غفلت شده است: الف - اختصاص بخش و بایی خاص برای بحث در عناصر و موارد دخالت‌کننده در امر ادراک، در معرفت‌شناسی رئالیستی.

روشن است که با توجه به اهمیت مسأله، موارد و مصادیق تصرف و دخالت در امر شناسایی، لازم بود - و هست - که بخش و بحث مستقلی برای احصا و تحلیل آنها گشوده گردد.

ب. برخی از عناصر مطرح در آثار خود این معرفت‌شناسان، که می‌توانست در مبحث مورد نظر، مورد تأمل و تحقیق دقیق قرار گیرد.

حاصل آنکه اولاً تعدد و تنوع موارد و عوامل مؤثر در ادراک - اعم از موارد ممکن و محتمل یا موجود و قطعی - پیشنهاد گشودن باب مستقلی در این مورد را معقول و موجه می‌سازد. برای مثال موارد و عناصر مؤثر و مداخله‌گر در امر ادراک و شناسایی را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: ادراکی و

مجموعه قابلیت‌ها و استعدادهایی هستند که معطوف و متوجه به معلومات و ادراکات می‌باشند و مجموعه فعالیت‌ها و دخالت‌ها، تصرفات و تأثیرگذاری‌هایی هستند که در مورد ادراکات انجام می‌گیرند. بر اساس تنوع قوای ادراکی، ما با کارکردهای متعدد و متنوعی نیز روبرو هستیم. اما وجه جامع در نگاه کارکردی به این قوا این است که این قوا مبدأ و سامان دهندهٔ يك سلسله عملیات و افعال نفسانی در حوزهٔ ادراکات بوده و زمینهٔ انواع فعالیت‌ها از قبیل شکل‌گیری، تحول و... ادراک را فراهم می‌آورند و «بتدریج در اثر فعالیت دستگاه مجهز به قوا و جنبه‌های مختلف است که عالم ذهن تشکیل می‌شود».^(۲)

(د) آیا قوای ادراکی همان ادراکات نیستند؟ قوای ادراکی واقعیاتی متفاوت از ادراکات هستند: قوای ادراکی - عمدتاً - از سنخ ادراک نیستند ولی ادراکات چنین‌اند،

(الف) مراد از قوای ادراکی چیست؟ قوای ادراکی، استعدادها و قابلیت‌هایی در نفس (قابلیت‌ها و استعدادهای نفسانی) هستند که پیداش، شکل‌گیری، تحول و ... ادراک با توجه به آنها صورت می‌پذیرد و محقق می‌گردد.

(ب) اقسام قوای ادراکی؟ تعدد و تنوع این قوای نفسانی زیاد است. برخی از این توانایی‌هایی نفسانی بدین ترتیب‌اند:

۱. قابلیت تهیهٔ صور جزئی ۲.
- نگاهداری، ۳. یادآوری، ۴. تجرید، ۵.
- تعمیم، ۶. مقاسه، ۷. تجزیه، ۸.
- ترکیب، ۹. حکم، ۱۰. استدلال، ۱۱.
- تکثیر ادراکات، ۱۲. اعتبارسازی، ۱۳.
- انتزاع، ۱۴. عدم الحمل، ۱۵. تبدیل علم حضوری به حصولی، ۱۶. تشکیل نسبت‌های حقیقی و اضطراری، ۱۷.
- قابلیت نگاه استقلال‌ی به روابط و نسب اضافات، ۱۸. ...^(۱)

(ج) کارکرد قوای ادراکی؟ این قوا

۱. همان، ص ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۷۰، ۲۸۶. همان، درس پانزدهم.

۲. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۲۸۷، پاورقی.

قوا به نحو فی نفسه بالقوه‌اند ولی ادراکات، فی نفسه بالفعل‌اند، قوا خاصیت نمایشگری از ماورای خود ندارند ولی ادراکات دارند، قوا اعمال پذیرند ولی ادراکات اطلاق پذیر و حمل پذیرند، قوای ادراکی، فطری و غیر اکتسابی‌اند، ولی ادراکات، غیر فطری و اکتسابی‌اند و ...

۸. معرفت شناسی رئالیستی در مورد قوای ادراکی از میان سه دسته ممکن از مباحث مربوط به آنها، یعنی وجودشناسی قوای ادراکی (نحوه وجود قوا، رابطه وجودی قوا و نفس و ...) و روانشناسی قوای ادراکی (کارکرد هر يك از قوا، تعدد قوا، تفاوت قوا با هم و ...) و معرفت‌شناسی قوا (نوع و مقدار تأثیر قوا در امر شناسایی و ...)، به طور عمده و اساسی، توجه خود را معطوف به دو جنبه وجودشناسی و روانشناسی قوا نموده است.^(۱)

چارچوب عمده‌ای که این معرفت شناسی بر اساس آن به مساله قوای ادراکی

می‌نگرد، محدود و کلی به نظر می‌رسد و اساساً به تحلیل و تعمیق مبحث پرداخته نمی‌گردد. چارچوب اصلی معرفت شناسی رئالیستی در این مورد به طور کلی این است که آنچه با عنوان ذهنیات و معلومات ذهنی نامیده می‌شود محصول فعالیت قوا و ابعاد مختلف نفس است و ادراکات در پیدایش خود تحت تأثیر این قوا هستند. در این دیدگاه به این نکته توجه داده می‌شود که ذهن هیچ‌گاه از طریق فعالیت صرف این قوا و قابلیت‌ها به تصویری خاص دست نمی‌یابد و واجد صور ادراکی نمی‌گردد. این فعالیت‌ها و اعمال تنها پس از آن که قوه مدرکه با واقعیتی اتصال یافت، شروع به فعالیت می‌کنند و این فعالیت‌ها چیزی جز تصرفاتی از قبیل تجرید، تعمیم و ... نیستند. در واقع پس از حصول صورت ادراکی است که استعدادها و قابلیت‌های ذهنی شروع به فعالیت می‌کنند: «مادامی که قوه مدرکه با يك واقعیتی اتصال وجودی پیدا نکند نمی‌تواند تصویری از آن بسازد و

تحول ماهوی آنها گردند، به گونه‌ای که رابطه ماهوی ذهن و عین قطع گردد.

به نظر می‌رسد حتی اگر این ادعا و نظریه را در مورد قوای ادراکی بپذیریم، ناچار باید به دو نکته نیز تن داد: نخست این که این نحوه بیان در مورد يك مسأله مهم و کلیدی و اساسی در معرفت‌شناسی قوای ادراکی، بسیار کلی و تا حدی مبهم است. دوم آن که این ادعا نیازمند توضیح مبادی و مقدمات و پایه‌هایی است که منجر به این نتیجه‌گیری شده است. به بیان دیگر بر اساس چه مبادی وجودشناختی، روان‌شناختی، معرفت‌شناختی، فیزیولوژیکی و ... در مورد قوا، می‌توان به این نتیجه اذعان داشت؟ این مبادی و جنبه‌ها در مورد قوای ادراکی و استعدادهای نفسانی، با جدیت و دقت و عمق و دامنه گسترده، از طرف معرفت‌شناسی فلاسفه مسلمان، مورد توجه قرار نگرفته است. حتی آنجا که بحث از وجودشناسی و روان‌شناسی قوای ادراکی است می‌توان پرسش‌هایی اساسی را مطرح ساخت که

فعالیتی که ذهن از خود نشان می‌دهد عبارت است از انواع تصرفاتی که در آن تصویرات می‌نماید از قبیل حکم و تجرید و تعمیم و تجزیه و ترکیب و انتزاع^(۱). پس بر این اساس نخست قوه خیال با واقعیتی اتصال برقرار می‌کند و از آن واقعیت عکس‌برداری می‌نماید و صورتی تهیه می‌شود و آنگاه به قوه حافظه سپرده شده و تصرفات دیگری صورت می‌گیرند.^(۲)

۹. در عین حال که تمرکز بحث معرفت‌شناسی رئالیستی بر جنبه وجودشناسی و روانشناسی قوای ادراکی است لیکن می‌توان از مجموعه مباحث مطرح شده توسط این دیدگاه، به موضعی معرفت‌شناختی نیز در این مورد (قوای ادراکی) دست یافت. پاسخ این دیدگاه این است که این قوا و مجموعه فعالیت‌ها اساساً سبب تعمیق ادراکات، تکثیر کمی آنها، تحول آنها (به معنای خاص) و ... می‌شود اما دستکاری و دخالت این قوا و این قابلیت‌ها و استعدادهای نفسانی، چنان نیستند که سبب قلب ادراکات و

مورد عنایت قرار نگرفته‌اند.

۱۰. اگر بنا بر این باشد تا تحقیق مستقلی در مورد قوای ادراکی صورت بگیرد لازم است در این پژوهش به پرسشهایی از این قبیل نیز پاسخ داده شود: رابطه نفس با قوای ادراکی از چه نوعی است: انضمامی، اتحادی، از نوع وحدت؟ آیا نسبت نفس و قوا مانند فعل و قوه است یا جوهر و عرض یا ظرف و مظهر یا صورت و ماده یا علت و معلول؟ نحوه وجود قوای ادراکی چگونه است: مادی یا مجرد یا نیمه مجرد؟ اگر نفس، علیتی نسبت به قوا دارد از چه نوع است: حقیقی یا اعدادی؟ اگر قوا ادراکی علیتی نسبت به ادراکات و معلومات دارند این علیت از چه قسمی است: ایجابی یا اعدادی؟ قوای ادراکی واسطه در ثبوت ادراکات برای نفس‌اند یا واسطه در اثبات؟ قوا نسبت به نفس عرض تحلیلی‌اند یا عرض مقولی؟ نحوه وجود آنها از نوع ادراک است یا فعل یا افعال ادراکی؟ بالقوه هست یا بالفعل؟ آیا متصف به استعداد و امکان استعدادی می‌شوند؟ این استعداد‌های نفسانی فطری‌اند یا غیر

فطری؟ کارکرد دقیق این قوا چگونه است؟ تعداد این توانایی‌ها و قابلیت‌های ادراکی چند است؟ رابطه اراده و اختیار با این قوا چگونه است؟ «قوه» معقول اولی است یا ثانی فلسفی؟ آیا این قوای ادراکی جهت دارند یا بی‌جهت‌اند، لا بشرط‌اند یا بشرط شیء (نسبت به انجام یا عدم انجام فعالیت‌های خاص)؟ رابطه معرفتی این قوا با ادراکات چگونه است یعنی تا چه حدی از تأثیر را بر آنها می‌گذارند؟ این تأثیر کمی است یا کیفی، صوری است یا محتوایی، عرضی است یا ماهوی؟ راه بررسی این تأثیر چگونه است؟ اگر رابطه معرفتی قوای ادراکی با ادراکات را بخواهیم به صورت محسوس، در قالب مثالی، ارائه دهیم، کدام يك از موارد مذکور درست است: بستر رودخانه و رود، لوله و آب، معده و غذا، شیشه‌های رنگی و نور، تلویزیون و امواج رادیویی؟ و....

۱۱-۱۰. برای آن که مسأله مقدار دخالت و نوع تصرف و حدود تأثیر قوای ادراکی در امر شناخت واقعیات، اهمیت خود را بیشتر آشکار سازد و عمق خود را

ترسیم می‌کنند. آیا محدودیت و چارچوبی که از این طریق برای نفس حاصل می‌شود، در مجموع، سبب تأثیر کیفی، عمقی و ماهوی در امر ادراک نفس می‌شود یا تأثیر کمی، سطحی و عرضی می‌گذارد؟

۱۱-۳. چگونه می‌توان مرز دقیقی میان تصرف کمی و کیفی ترسیم کرد؟ ملاک این مرزبندی چیست؟

نتیجه‌گیری

با توجه به نکات و تأملاتی که بیان شد می‌توان به این نتیجه اذعان داشت که معرفت‌شناسی رئالیستی نیازمند گشودن مبحث «قوای ادراکی»، برای تحقیق دقیق و عمیق در وجودشناسی، روانشناسی و معرفت‌شناسی این قوا است. مهمترین نکته و نتیجه‌ای که از این بخش و تحقیق باید عاید گردد، روشن شدن نوع، مقدار و حدود و تأثیر و دخالت این قوا در امر شناسایی است. این مهم نیز جز با جدی گرفتن پرسش‌های بنیادی در این مورد و تعمیق کافی در آنها، به دست نخواهد آمد.

نمایان کند، از طریق پرسش‌هایی چند به بنیادی بودن این مسأله اشاره می‌شود:

۱. وضعیت ادراک ما از خود و اشیاء، در صورتی که حالات زیر تحقق می‌یافت، چگونه بود:

الف. برخی از قوای ادراکی حذف می‌شدند و از بین می‌رفتند؟

ب. برخی دیگر از قوای ادراکی، علاوه بر این قوای موجود، اضافه می‌شدند؟

ج. برخی از قوای ادراکی تغییر ماهیت می‌دادند و به گونه دیگری می‌شدند؟

د. تمام قوای ادراکی خود را از دست می‌دادیم؟

ه. اگر انسان‌ها با قوا و استعداد‌های ادراکی دیگری خلق می‌شدند؟

۱۱-۲. قوای ادراکی در حکم تعینات و روزنه‌هایی برای نفس هستند که نفس انسان از طریق آنها به شناخت حصولی دست می‌یابد. در واقع این قابلیت‌ها و استعداد‌های ادراکی هستند که با فعالیت خود، چارچوب و محدوده ادراکی نفس را